

شرح احوال و تعالیم

حضرت حاج ملا سلطانمحمد گنابادی سلطانعلیشاه طاب ثراه

مجدد طریقه نعمت اللّهی در ایران

طریقه نعمت اللّهی معروف ترین و بزرگ ترین طریقه‌های تصوف در ایران است که سلسله اجازات بزرگانش به عارف مشهور شاه سید نورالدین نعمت الله ولی (۷۳۱ - ۸۳۴ ه. ق) و بعد به واسطه چند تن دیگر از مشایخ بزرگ تصوف به واسطه شیخ جنید بغدادی و معروف کرخی به امامان شیعه نهایتاً حضرت علی (ع) می‌رسد. این سلسله پس از به قطبیت رسیدن مرحوم حاج ملا سلطان محمد گنابادی (سلطان علیشاه) به نام لقب طریقتی ایشان یا به نام موطنشان گناباد به نام‌های نعمت اللّهی سلطان علیشاهی یا نعمت اللّهی گنابادی مشهور شد.

در غالب کتب تاریخی زمان حضرت سلطان علیشاه شرحی از احوال ایشان آمده و مراتب علمی و عرفانی آن بزرگوار را ستوده‌اند. در اینجا ابتدا شرح حال مختصری که در کتاب خورشید تابنده تالیف جناب حاج علی تابنده محبوب علیشاه (چاپ سوم، ۵۰ - ۴۸) آمده عیناً نقل و سپس تعالیماتشان شرح می‌شود.

جناب سلطان علیشاه

سلطان عرفا، نابغه علم و عرفان، جناب حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی سلطان علیشاه از بزرگترین علما و عرفای اسلام هستند. ایشان در ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ قمری در بیدخت گناباد واقع در خراسان در طائفه مشهور به بیچاره قدم به عرصه وجود نهادند و در سه سالگی به فراق پدر مبتلا شدند. از همان کودکی آثار کمال در ایشان هویدا بود، به نحوی که در میان اقوام و مردم بیدخت به هوش و ذکاوت و وقار و متانت شهرت داشتند. ایشان پس از طی کردن تحصیلات مقدماتی در گناباد به دلیل عدم بضاعت کافی مدتی ترک تحصیل نمودند، ولی با شوق و اشتیاقی که داشتند مجدداً در سن هفده سالگی اشتغال به تحصیل علوم یافته، پیشرفت چشمگیری کردند، به گونه‌ای که اساتید محلی دیگر روحیه علمی ایشان را ارضا نمی‌کردند. پس به قصد تحصیل علم پیاده عازم مشهد مقدس و چندی در آنجا ساکن شدند و از محضر علما استفاده کردند. از آنجا نیز به عتبات عالیات مشرف شده، در فقه و اصول علم رجال و تفسیر احاطه کامل یافتند و کسب علوم فقهی نزد علمائی مانند حاج شیخ مرتضی انصاری کردند و اجازه اجتهاد گرفتند. جنابش در

مراجعت از عتبات به سبزوار رفته، نزد حکیم متألّه حاج ملا هادی سبزواری به تحصیل حکمت مشاء و اشراق و متعالیه مشغول شدند و در میان شاگردان مرحوم سبزواری ممتاز گشتند. بر کتاب اسفار نیز حواشی نوشتند. ولی اکتساب کامل علوم ظاهری تشفی خاطر حق جوی ایشان را نکرد و در طلب علم از قلوب عالمان بالله برآمدند.

در این اوان جناب سعادتعلیشاه که با جمعی از مریدان عازم مشهد بودند، در سبزوار به کاروانسرای وارد گردیدند. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری که ارادت کامل به عرفای عظام داشت، مجلس درس را تعطیل و به شاگردان حاضر خود فرمودند: درویش عالیقدری از تهران آمده، بد نیست شماها هم به ملاقات وی بروید. مرحوم حاج ملا سلطانمحمد نیز همراه سایر طلاب به زیارت رفته و در همان جلسه اول مجذوب جناب سعادت علیشاه گردید، ولی تسلیم نشده چندی بعد به گناباد مراجعت فرمود. تا بالاخره در سال ۱۲۷۹ پیاده به سمت اصفهان مسکن جناب سعادتعلیشاه رفته و با آتش شوق در درون، خدمت ایشان توبه کرده و وارد در سلوک الی الله گردیدند.

آن بزرگوار در مدّت قلیلی طی مراتب سلوک کرده، از طرف آن جناب مأمور ارشاد و دستگیری طالبان با لقب سلطان علیشاه گردیدند، در سال ۱۲۹۳ هم که جناب سعادتعلیشاه خرّقه تهی نمود، ایشان متمکن مسند ارشاد و هدایت عباد شدند.

در زمان ایشان سلسله فقر و عرفان رونق تازه‌ای یافت و صیت فضائل صوری و معنوی حضرت سلطان علیشاه همه ایران و بلکه غالب کشورهای اسلامی را پر نمود. همین امر باعث عداوت دشمنان و حسادت حاسدان گردید، تا اینکه متأسفانه در سحرگاه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری، آن حضرت را در سن ۷۶ سالگی مخنوق و به شهادت رسانیدند. جنازه مطهر ایشان در بیدخت مدفون گردید.

آن حضرت تبخّر کامل در علوم مختلف داشتند و صاحب تألیفات بسیاری اعمّ از حواشی بر کتب گوناگون مثل اسفار ملاصدرا یا تهذیب المنطق تفتازانی بودند. آثار مستقل ایشان عبارتند از: تفسیر بیان السّعادة، سعادتنامه، مجمع السّادات، که به نام مرشد خود جناب سعادتعلیشاه مرقوم فرمودند و همچنین کتاب‌های ولایت نامه، بشاره المؤمنین، تنبیه التّائمین، ایضاح و توضیح. جانشین فقری ایشان فرزند ارشدشان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه گنابادی بود.

دوران حضرت آقای شهید مانند دوران شاه نعمت الله ولی دوران بحرانی خاصی در ایران بود. ایشان جدا از مقام قطبیت سلسله نعمت الّهی، فیلسوف و فقیه نیز بود و طبیعی است که در اجتهاد شرعی و استنباط فقهی و مواضع فلسفی، از منظر عرفانی به مسائل حادثه بنگرند. از منظر فلسفی با توجّه به اینکه شاگرد فیلسوف صدرائی حاج ملاهادی سبزواری بودند، در آثارشان بخصوص تفسیر بیان السّعادة، غالباً به نظام فلسفی ملاصدرا توجه داشته‌اند. اما از حیث فقهی، با اینکه فقیهی عالی قدر و مورد تأیید فقیه بزرگ زمان آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی بودند، رأساً در مقام مفتی

فتوی نمی‌دادند و قلمرو شریعت را از طریقت جدا می‌کردند، ولی به عنوان اظهار نظر فقهی مطالبی را در تفسیر بیان السعاده بیان کرده‌اند. این فتاوا که غالباً در آن ایام بی سابقه بود توجه ایشان را به دوره خویش و وضعیت زمانه نشان می‌دهد. نظرات فقهی ایشان درباره احتیاط نزدیک به حرمت تعدد زوجات، حلیت موسیقی و شطرنج و طهارت ذاتی اهل کتاب و حرمت کشیدن تریاک از این قبیل است.

تحریم تریاک

یکی از عادات زشت رایج در خاور دور و هند و ایران آن روز که حاصل فعالیت‌های استعماری اروپا در چند قرن اخیر در ممالک شرقی بود، کشیدن تریاک و چرس بود که در ایران در میان طبقات مختلف رایج شده بود. حضرت سلطانعلیشاه همه پیروان را از کشیدن تریاک به شدت منع کردند و حتی بر کشنده تریاک لعن می‌کردند و شخص تریاکی را در سلوک نمی‌پذیرفتند. در تفسیر بیان السعاده هم به عنوان اعلام نظر خویش و نه فتوا حکم به تحریم آن دادند. صدور این حکم در آن موقع بسیار انقلابی می‌نمود چرا که هیچ یک از علما در آن زمان اقدامی در این باره نکرده بود و عواقب سوء آن را پیش بینی نمی‌کرد.

پس از حضرت سلطانعلیشاه فرزند و خلیفه معنوی ایشان حضرت حاج ملاعلی نورعلیشاه گنابادی (۱۲۸۴ - ۱۳۳۷) به تبع دستورات پدر کتابی تحت عنوان ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک نوشتند. از آن به بعد یکی از دستورات در طریقه نعمت‌اللهی گنابادی و از ممیزات آن، منع کشیدن تریاک گردید. جانشینان آن بزرگوار نیز هر یک مستقلاً در این باب تاکید کردند.

ترک بیکاری

در اسلام ظاهر از باطن جدا نیست. هر عملی که به نیت جلب رضایت الهی انجام شود، عبادت محسوب می‌شود. از این جهت ترک کلی دنیا دستورات داده نشده و نبی اکرم فرموده اند: لا رهبانیه فی الاسلام.

در زمان حضرت سلطانعلیشاه عادت پرسه زنی و گدایی و تنبلی در میان بعضی متصوفه رایج گشته بود، لذا ایشان همه پیروان را دستور به اشتغال داده بودند و بی کاری را صراحتاً منع می‌کردند و می‌فرمودند که «هر کسی باید برای کسب معاش و آبادانی دنیا کار کند و به هر کاری که علاقه دارد و مخالف شرع نیست، از زراعت یا تجارت یا صنعت یا غیر آنها مشغول باشد و معاش خود را از راه حلال تامین کند».

به نظر ایشان کسب مال منافی توکل به خدا نیست، چنانکه می‌فرمایند: «فقیر نباید به این خیال باشد که در منزل بنشیند و دست از کار بکشد، بلکه باید کار کند و حرکت مذبوح داشته باشد.» و در توضیح حرکت مذبوحانه می‌فرمایند: «حرکت مذبوح این است که؛ زمین حاضر و آب حاضر و تخم حاضر و گاو حاضر. تو باید شیار کنی و تخم بپاشی و آب بدهی، بقیه را از خدا بدانی.» حضرت سلطان علیشاه نیز همچون حضرت شاه نعمت‌الله ولی شخصاً به کار کشاورزی اشتغال می‌ورزید به نحوی که دستانشان بر اثر کار زراعتی پینه داشت.

پس از آن جناب منع بیکاری از امتیازات سلسله نعمت‌اللهی گنابادی بود و همه بزرگان این سلسله به تناسب زمان هم خود مشغول به کاری بوده‌اند و هم پیروان را تشویق به آن می‌کردند.

برخورد با مسائل اجتماعی و سیاسی

اصولاً تصوّف و درویشی بنابر ماهیتش یک مکتب سیاسی نیست و از این رو ربطی به سیاست ندارد ولی درویشان نه به عنوان درویشی بلکه از جهت شخصی مجازند که در سیاست دخالت کنند و به عقل خویش تشخیص امور دهند.

به طور کلیّ وظایف مقررّه در شرع مقدّس اسلام از طرف عرفای والامقام سلسله نعمت‌اللهی گنابادی به طور ضمنی به سه نوع تقسیم شده است:

۱- احکام شریعت که باید از مجتهد جامع شرایط تقلید کرد.

۲- احکام طریقت که از عارف بزرگ وقت اخذ می‌شود.

۳- احکام شخصی که به تشخیص خود شخص است که خارج از دو قلمرو سابق الذّکر شخصاً به فکر و منطق شرعی تکلیف خود را بیابد.

بنابراین از نظر حضرت سلطان علیشاه و دیگر بزرگان سلسله نعمت‌اللهی گنابادی دخالت و اظهار نظر در مسائل اجتماعی در قلمرو طریقت نیست و از طرف بزرگان طریقت به آنان دستوری داده نشده است. بلکه فقرا باید عمل و نیت خود را خالصاً لوجه الله و قصد خدمت به خلق کرده و تکلیف خویش را بیابند و بزرگان هم در این مسائل اظهار نظر نمی‌کردند برای اینکه تصوّر نشود که از وظایف طریقتی است.

در ماجراهای سیاسی از جمله مشروطه هم حضرت سلطانعلیشاه با این عنوان که «ما یک نفر زارع دهاتی درویشیم و نمی‌دانیم مشروطیت یا استبداد چه معنی دارد» هیچ دستوری مبتنی بر نظریه

سیاسی خاص خویش به آنها نمی‌فرمودند و همه را حواله به عقل و تشخیص فردی خود می‌کردند. اما در عین حال حکام را هم در مورد عدم ظلم و رسیدگی به امور مملکت نصیحت می‌کردند. مثلاً در کتاب ولایت نامه، به انتقاد از ستم حکام زمان می‌پردازند.

عدم تقید به لباس خاص

یکی از آداب قدیمی برخی صوفیان، پوشیدن لباس خاصی مثل صوف یا پشمینه بود که البته در میان سلسله‌های مختلف تفاوت داشت. حضرت شاه نعمت الله ولی مقید به پوشیدن لباس خاص نبود و به اقتضای زمان، پیروان را نیز از پوشیدن لباسی که به نحوی آنان را از دیگر مسلمانان جدا کند منع می‌کرد.

حضرت سلطانعلیشاه نیز مجدداً پیروان را از تقید به پوشیدن لباس خاص منع می‌کردند. آن جناب همواره می‌فرمود: «بندگی خدا مربوط به لباس خاصی نیست. در قرآن است: لباسُ التَّقْوَى ذَلِك خَيْرٌ». عملاً با این دستور در صورت ظاهر هیچ فرقی میان یک مسلمان صوفی پیرو طریقه نعمت اللهی گنابادی و دیگر افراد مردم دیده نمی‌شد و اعتقادات اشخاص در قلوب آنها محفوظ می‌ماند.

این سنت هم اکنون در میان فقرای نعمت اللهی گنابادی مجری است و جانشینان آن بزرگوار نیز دربارهاش سفارش کرده‌اند.

احیای امر ولایت

ولایت جنبه باطنی و روح رسالت است. ولایت سرچشمه طریقت اسلام یا تصوف است و رسالت سرچشمه شریعت و احکام اسلامی. دور رسالت در وجود حضرت ختمی مرتبت بنا بر آیه قرآن ختم شد ولی باب ولایت همواره مفتوح است. ولایت رکن اصلی تشیع و هم تصوف است و بر همین مبنا این دو، دو عنوان هستند دال بر حقیقتی واحد. در تشیع و هم تصوف، مقام ولایت به انتخاب مردم یا اهل حلّ و عقد نیست. پیامبر اکرم (ص) نیز علی (ع) را به اذن الهی به مقام ولایت پس از خود منصوب کردند و به این ترتیب ولیّ؛ لاحق به اجازه ولیّ سابق تعیین می‌شود و از این رو تقریباً تمام سلسله‌های صوفیه اجازه ارشاد خود را به حضرت علی (ع) می‌رسانند. اما پس از چند قرن به تدریج صرفاً مبدل به مذهب کلامی و فقهی یا نهضتی سیاسی شد و از ولایت، تفسیری سیاسی به عمل آمد و از طرف دیگر در میان بعضی صوفیه لطیفه ولایت مغفول ماند.

در آثار و تعالیم حضرت سلطان علیشاه شهید مجدداً بحث ولایت طرح می‌شود. مخاطب اصلی ایشان از یک طرف شیعه رسمی است که پس از صفویه مذهب رسمی ایران به دین آباء و اجدادی مردم شده است و طبعاً جنبه ظاهری و عوام زدگی در آن غلبه می‌یابد. و از طرف دیگر آن گروه از صوفیه که سرچشمه ولایتی خویش را فراموش کرده‌اند. ایشان در اکثر آثار خویش به مساله ولایت و طرح اقسام و شؤون مختلف آن پرداخته به نحوی که تفسیر عرفانی بیان السَّعَادَة، کاملاً مبتنی بر این اصل است و شاید هیچ تفسیر عرفانی تا این حد متعرض بحث ولایت نشده باشد. اما کتاب مستقلی را به زبان فارسی به نام ولایت نامه تالیف کرده‌اند که مستقلاً درباره ولایت است و در موضوع خویش در زبان فارسی بی نظیر است.

از نکات مهمی که ایشان در موضوع ولایت مطرح کرده‌اند و منظورشان طوایف زمان است، مساله اجازه طریقتی است. از ارکان اصلی ولایت این است که بزرگ طریقت در هر سلسله‌ای اجازه از شیخ سابق داشته باشد و این اجازات به صورت مسلسل یا معنعن به امام برسد. اصولاً کلمه سلسله از همین جا پیدا شده است. در زمانه ایشان چون مساله تعدد و تشعب سلاسل حتی در درون خود سلسله نعمت اللّٰهی، فراوان شده و مدعیان بی‌اصل و نسب ولوی در تصوف بسیاری بودند، طرح این مساله بسیار ضروری بود. ایشان در مواضع مختلف در آثارشان به این مطلب اشاره می‌کنند. اکنون در طریقه نعمت اللّٰهی گنابادی داشتن نصّ صریح به عنوان مهمترین ملاک احراز مقام ارشاد در طریقت مورد نظر است.